

به نام خداوند بخشنده مهربان

دانشنامه برهان‌ها و معجزه‌ها

دلایل نبوت محمد ﷺ و راستی قرآن کریم

معجزه‌های علمی · گواه‌های تاریخی و باستان‌شناختی · پیشگویی‌های تحقق‌یافته

بشارت‌های تورات و انجیل · جهان جنّ و جادو و غیب

چنان شرح داده شده که کودک هم می‌فهمد · 158 تصویر رنگی

158 برهان، مرتّب بر پایه نیرومندی



بخش دوم

پیشگویی‌های پیامبر ﷺ که به حقیقت پیوست



خبرهایی که او ﷺ از آینده‌ای دور داد، یارانش در کتاب‌هایشان نوشتند، و سپس برابر چشم جهان، همان‌گونه که گفته بود، روی داد؛ حرف به حرف.

19 برهان

قسطنطنیه بی گمان گشوده خواهد شد

قسطنطنیه بی گمان گشوده خواهد شد؛ چه نیکو امیری است امیر آن، و چه نیکو سپاهی است آن سپاه.

روایت احمد و بخاری در التّاریخ – گروهی آن را صحیح دانسته‌اند



قسطنطنیه: استوارترین شهر دژبندی‌شده جهان کهن

به زبان ساده

پیامبر ﷺ فرمود که **قسطنطنیه گشوده خواهد شد**، و امیری را که آن را می‌گشاید و سپاهش را ستود. و پس از بیش از هشت قرن، سلطان محمّد فاتح آن را گشود.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

قسطنطنیه پایتخت نیرومندترین امپراتوری مسیحی روی زمین بود و دژبندترین شهر جهان بی‌هیچ رقیبی: باروهایی سه‌لایه و سترگ، خلیجی که با زنجیری آهنین بسته می‌شد، و دریایی که از سه سو گردش را گرفته بود. و در گذر قرن‌ها بیش از بیست محاصره را تاب آورده بود. و گوینده آن سخن در آن روز در مدینه منوره بود، و دولتش اصلاً نیروی دریایی نداشت.

دانش امروز چه می‌گوید؟

در 29 مه 1453 میلادی سلطان محمّد دوم آن را گشود و بیست‌ویک سال داشت، و از همین‌رو «فاتح» لقب گرفت. توپی گول‌پیکر به کار برد که مانندش دیده نشده بود، و کشتی‌هایش را از روی خشکی گذراند، بر تخته‌هایی آغشته به پیه، تا از زنجیر درگذرد. و این رویداد از نامدارترین رویدادهای تاریخ جهان است و پایان سده‌های میانه با آن تاریخ‌گذاری می‌شود.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

حدیث به خبر دادن از گشایش بسنده نکرد، بلکه گشایند و سپاهش را از پیش ستود – و این بر خطر می‌افزاید، چه راستی متن را به خوی مردی گره می‌زند که هنوز زاده نشده بود. و سرداران مسلمان هشت قرن بر سر این افتخار رقابت کردند: معاویه و سلیمان بن عبدالملک آن را محاصره کردند، و سپاه هارون الرشید در سال 165 هجری به خلیج آن رسید و از آن نگذشت، و هیچ‌یک آن را نگشودند – و هر کوشش ناکام، فرصتی بود برای تکذیب حدیث، نه برای تصدیق آن. سپس گشایش بر دست جوانی بیست‌ویک‌ساله رخ داد، با فتی که تصوّرش نمی‌رفت.

چون کسری نابود شود، پس از او کسرایی نیست

چون کسری نابود شود، پس از او کسرایی نخواهد بود؛ و چون قیصر نابود شود، پس از او قیصری نخواهد بود. سوگند به آنکه جانم در دست اوست، گنج‌های آن دو در راه خدا خرج خواهد شد.

روایت بخاری و مسلم – مورد اتفاق هر دو

گفته شد و آنان در اوج توان بودند

ایران و روم فرمان می‌راندند
نیمی از جهان شناخته شده
و مسلمانان در مدینه
دولتی نوپا و بی‌پول

و چنان شد که گفت

یزدگرد، آخرین کسری
فارس رفت و بازنگشت
و روم شام و مصر را از دست داد
و گنج‌های هر دو در بیت‌المال

میان گفتن و رخ دادن: کمتر از سی سال

دو امپراتوری که قرن‌ها فرمان راندند... یکی به پایان رسید و دیگری واپس نشست

به زبان ساده

پیامبر ﷺ فرمود که **چون شاه ایران بمیرد، پس از او شاهی همانند او نخواهد آمد**، و همچنین شاه روم، و اینکه گنج‌های آن دو در راه خدا خرج خواهد شد. و همه این‌ها رخ داد.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

ایران و روم **دو ابرقدرت جهان** بودند بی‌هیچ رقیبی، که خاور و باختر را میان خود بخش کرده بودند، با سپاهیان و خزانه‌هایی بی‌شمار. و مسلمانان در آن روز گروهی کوچک در مدینه بودند، بی‌دولت و بی‌سپاه و بی‌خزانه، فشرده میان آن دو امپراتوری بزرگ. و در همان حال بود که این سخن گفته شد.

دانش امروز چه می‌گوید؟

دولت ساسانی در سال 651 میلادی با کشته شدن **یزدگرد سوم** برای همیشه فرو ریخت، و پس از او هرگز شاهی با آن لقب در ایران برنخاست. و امّا روم، دولتش بی‌درنگ از میان نرفت، ولی **شام و مصر و شمال آفریقا را از دست داد** و واپس نشست، و قیصر را دیگر بر آن سرزمین‌ها فرمانی نماند. و گنج‌های کسری در خلافت عمر به مدینه آورده و بخش شد، تا آنجا که گفت: «مردمی که این را رساندند، بی‌گمان امین‌اند».

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

به تفاوت باریک میان دو جمله بنگرید. درباره کسری گفته شد: «پس از او کسرایی نیست» – و **ایران یکسره به پایان رسید**. و درباره قیصر همان گفته شد – و **روم به پایان نرسید، بلکه واپس نشست** از سرزمین‌های اسلام. و این با سیاق حدیث سازگار است: سخن درباره کسی است که بر آن سرزمین فرمان می‌راند و بر سر آن می‌ستیزد. و باریک‌تر از این، آنکه حدیث محور را **گنج‌ها قرار داد نه سرزمین**: «گنج‌های آن دو در راه خدا خرج خواهد شد» – و همین جمله است که بر آن سوگند خورد. وعده ثروت دو توانگرترین شاه زمین، از زبان مردی که شام خود را نمی‌یافت.

عمار را گروه ستمگر می‌کشد

وای بر عمار! گروه ستمگر او را می‌کشد؛ او آنان را به بهشت می‌خواند و آنان او را به آتش می‌خوانند.

روایت بخاری و مسلم – مورد اتفاق هر دو

گفته شد هنگام ساخت مسجد مدینه – سال 1 هجری

سال 1 هجری

سال 37 هجری

سال 36

عمار خشت می‌بزد

در صقین کشته شد

حدیث، روزی که روی داد، حجتی قاطع میان دو گروه شد

چندان که در همان نبرد بدان استدلال کردند

پیشگویی‌ای که در نخستین سال هجرت گفته شد و سی‌وشش سال بعد رخ داد

به زبان ساده

در همان هنگام که مسجد را می‌ساختند، پیامبر ﷺ دربارهٔ عمار بن یاسر فرمود که **گروهی ستمگر او را خواهد کشت**. و سی‌وشش سال بعد، عمار در نبرد صقین کشته شد – و مردم دانستند ستمگر کیست.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

این سخن هنگامی گفته شد که مسلمانان یک **گروه یگانه و مهربان در آغاز روزگار خود در مدینه** بودند، بی‌هیچ فتنه و دودستگی، و همه با دست خویش مسجد را می‌ساختند. و این اندیشه که مسلمانان با یکدیگر بجنگند، و صحابی‌ای بزرگ به دست مسلمانان کشته شود، دورترین چیزی بود که به دل کسی می‌گذشت.

دانش امروز چه می‌گوید؟

عمار بن یاسر در سال 37 هجری در نبرد صقین کشته شد، در حالی که نود سال داشت، در صف علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه. و **سپاه شام چون دانست که او کشته شده است، سخت آشفته شد**، زیرا این حدیث میان آنان شناخته و بر سر زبان‌ها بود. و حدیث در صحیحین آمده و از گروهی از یاران پیامبر به راه‌های بسیار روایت شده است، تا به حدّ تواتر رسیده است.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

نیرومندترین چیز در این پیشگویی آن است که **هر دو طرف درگیر آن را می‌شناختند و بدان استدلال می‌کردند** – پس خبری نیست که پس از رویداد نوشته شده باشد، بلکه ده‌ها سال پیش از آن بر سر زبان‌ها بود، تا آنجا که رخ‌دادنش در یکی از دو سپاه بحرانی‌ترین پدید آورد. و اگر حدیث پس از صقین ساخته شده بود، آن طرف که محکومش می‌کند هرگز نمی‌پذیرفتش. و پیامبر ﷺ **شخصی معین** را نام برد، و **گونهٔ مرگ او** را (کشته‌شدن، نه بیماری)، و **وصف کشندگان** را (گروهی ستمگر، یعنی مسلمانانی ستم‌پیشه، نه کافران). سه قید که با هم رخ داد.

این پسر من سرور است... خدا به او میان دو گروه آشتی می‌افکند

این پسر من سرور است، و امید است که خدا به دست او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان آشتی برقرار کند.

روایت بخاری – صحیح

گفته شد و حسن کودکی خردسال بود

نه دو گروه و نه جنگ
و همه امت یکی است
و کودک به بلوغ نرسیده
و بی‌هیچ مقامی

سال 41 هجری – سال یکپارچگی

امت به دو سپاه بخش شد
حسن برای صلح کناره می‌گیرد
پس مسلمانان یکی شدند
و نام گرفت: سال جماعت

با آنکه توانا بود از خلافت گذشت – و از خون‌ریزی جلوگیری کرد

بزرگ‌ترین آشتی در تاریخ آغازین اسلام، و پدیدآورنده آن پیش از بلوغ نام برده شد

به زبان ساده

پیامبر ﷺ نوه خود حسن را که کودکی خردسال بود در آغوش گرفت و فرمود: **خدا به دست او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان آشتی خواهد افکند.** و نزدیک چهل سال بعد، او درست همین کار را کرد.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

در امت اصلاً دو گروهی نبود – یک جماعت بود پشت سر پیامبر خویش. و کودکی که این سخن درباره او گفته شد به بلوغ نرسیده بود و کسی نمی‌دانست به کجا خواهد رسید. و حدیث از سه چیز ناشناخته با هم خبر می‌دهد: اینکه امت دو پاره خواهد شد، اینکه آن دودستگی به آشتی پایان خواهد یافت، و اینکه همین کودک معین است که آن را خواهد بست.

دانش امروز چه می‌گوید؟

در سال 40 هجری، پس از کشته‌شدن علی رضی الله عنه، با حسن به خلافت بیعت شد و او بر سر سپاهی بزرگ بود. سپس در سال 41 هجری آن را به معاویه واگذاشت تا خون مسلمانان ریخته نشود، و امت پس از سال‌ها کشتار بر یک مرد گرد آمد. و آن سال در سراسر تاریخ اسلام چنین نامیده شد: «عام الجماعة» – سال یگانگی. و حدیث در صحیح بخاری است.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

بیندیشید که این یک جمله چه چیزهایی را در بر دارد: اثبات فتنه‌ای که رخ خواهد داد در امتی که هنوز دو پاره نشده بود، و تعیین مردی که آن را پایان می‌دهد در حالی که کودکی بود که هنوز سخن نمی‌گفت، و تعیین شیوه – آشتی، نه پیروزی در جنگ. و این آخری شگفت‌تر از همه است: طبیعی آن است که دارنده سپاه و مشروعیت بجنگد. اینکه نوه پیامبر ﷺ چنین وصف شود که با وجود توانایی کنار خواهد رفت – کاری که برخی از پیروانش بر او خرده گرفتند – و سپس آن را «سروری» و «آشتی» بنامند، داوری‌ای است برخلاف هر انتظار سیاسی. و حرف به حرف رخ داد.

خلافت سی سال است... سپس پادشاهی

خلافت در امت من سی سال است؛ پس از آن پادشاهی خواهد بود.

روایت ابوداود و ترمذی - آلبانی آن را صحیح دانسته است



پنج خلیفه در درست سی سال... سپس نظام حکومت دگرگون شد

به زبان ساده

پیامبر ﷺ فرمود که خلافت بر روش پیامبری تنها **سی سال** خواهد پایید، و سپس حکومت به پادشاهی ارثی دگرگون خواهد شد. و حساب، درست همان‌گونه درآمد.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

نظام‌های حکومت در سراسر زمین پادشاهی ارثی بود: ایران و روم و حبشه و یمن. و نظامی دیگر در افق نبود. و اینکه برای نظامی که هنوز آغاز نشده بود **عمری به سال** تعیین شود، و سپس گفته شود که به چیزی دیگر خواهد رسید، تعیینی است خطرناک که شمردن و حساب‌کردن را برمی‌تابد.

دانش امروز چه می‌گوید؟

خلافت با درگذشت پیامبر ﷺ در سال 11 هجری آغاز شد: ابوبکر دو سال و سه ماه، سپس عمر ده سال و نیم، سپس عثمان نزدیک دوازده سال، سپس علی نزدیک پنج سال، سپس حسن نزدیک شش ماه، تا آنکه در سال 41 هجری کناره گرفت. **مجموع: درست سی سال.** سپس حکومت پادشاهی‌ای شد ارثی، در بنی‌امیه و آنگاه بنی‌عبّاس.

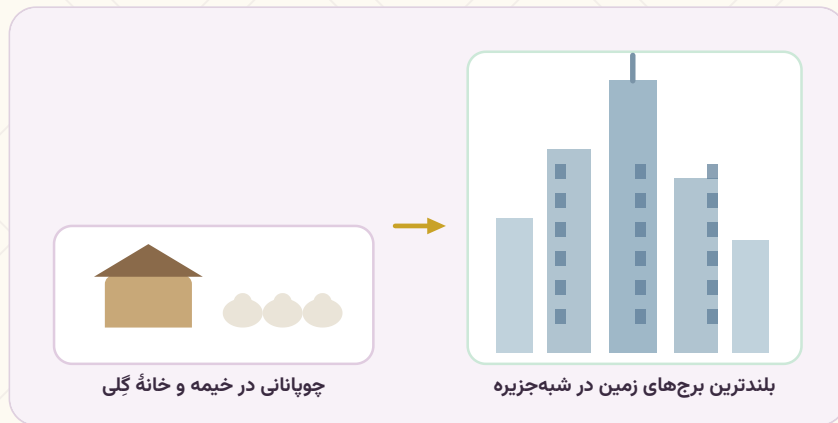
چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

این شماره‌ای است **سنجش‌پذیر و تکذیب‌پذیر**، نه وصفی کلی که تأویل را برتابد. و اگر آن مدت دو سال بیشتر یا کمتر می‌شد، کار آشکار می‌گشت. و شگفت‌تر آنکه حدیث نگفت «سپس اسلام پایان می‌یابد» و نه «سپس کفر چیره می‌شود» - بلکه گفت «سپس **پادشاهی**»، یعنی دگرگونی در شکل حکومت با ماندن دولت. و درست همین رخ داد: دولت اسلامی ماند و گسترده شد، اما شیوه برگزیدن فرمانروا دگرگون شد. دقتی در توصیف سیاسی که از دقت آن شماره کمتر نیست.

رقابتِ چوپانان در بلندیِ ساختمان

اینکه کنیز، بانوی خود را بزاید، و اینکه پابرهنگانِ عریان و تهی‌دستِ چوپانِ گوسفند را ببینی که در بلندیِ ساختمان بر یکدیگر پیشی می‌گیرند.

روایت بخاری و مسلم – حدیث جبرئیل



بلندترین ساختمان جهان امروز در بیابانی ایستاده است که خانه‌هایش از مو و گل بود

به زبان ساده

پیامبر ﷺ خبر داد که از نشانه‌های آخرالزمان آن است که **چوپانانِ تهی‌دست و پابرهنگ** در ساختن بناهای بلند با هم رقابت کنند. و این همان است که امروز با چشم خود می‌بینید.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

شبه‌جزیرهٔ عربستان در آن روزگار تهی‌دست‌ترین سرزمینِ آبادِ زمین بود: نه رودی، نه کشتزاری، نه معدنی شناخته. مردمش چوپانانی بودند که در پی چراگاه کوچ می‌کردند، و خانه‌هایشان از مو و گل بود و از یک طبقه فراتر نمی‌رفت. و هیچ‌کس تصوّر نمی‌کرد که این سرزمین روزی کانونِ ثروت و آبادانی شود.

دانش امروز چه می‌گوید؟

نفت در دههٔ 1930 میلادی در شبه‌جزیره کشف شد و حالِ آن در دو نسل دگرگون گشت. امروز **برج خلیفه** در دبی با بلندی 828 متر بلندترین ساختمان جهان است، **برج جدّه** در دست ساخت از یک کیلومتر می‌گذرد، و **ابراج البیت** در مکه از پرجمع‌ترین بناهای روی زمین است. و رقابت بر سرِ «بلندترین» نشانه‌ای آشکار و اعلام‌شده برای همان منطقه شده است.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

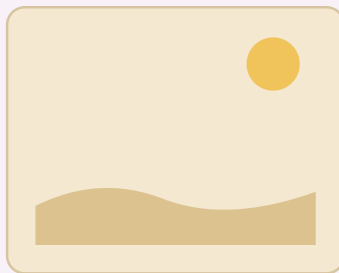
سه قید در یک جمله آن را به پیشگویی بدل می‌کند، نه به حکمتی همگانی. نخست: تعیینِ **هویتِ کنندگان** – «چوپانانِ گوسفند، پابرهنگ و عریان و تهی‌دست»، یعنی سازندگانِ **خودِ تهی‌دستان‌اند**، نه ملّتی توانگر و کهن در آبادانی. دوم: فعلِ «**یتطاولون**» – از بابِ تفاعل است و خودِ **رقابت بر سرِ بلندی** را می‌رساند، نه صرفِ ساختنِ بنای بلند. سوم: اینکه این سخن **نشانهٔ دگرگونی‌ای بزرگ** آورده شده است، یعنی کاری بیرون از عادت که سزاوار است آیتی شمرده شود. و کسی که به بیابانی خشک بنگرد و خبر دهد که مردمش روزی بر سرِ بلندترین بنای زمین رقابت خواهند کرد، از گمان سخن نمی‌گوید.

تا سرزمین عرب باز مرغزار و رود شود

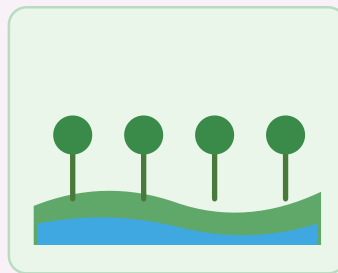
قیامت برپا نمی‌شود تا آنگاه که مال فراوان شود و سرریز کند، تا آنکه سرزمین عرب باز مرغزارها و رودها شود.

روایت مسلم – صحیح

شواهد زمین‌شناسی ثابت می‌کند که چنین بوده... و باز می‌گردد



بیابان امروز



مرغزارها و رودها

زیر شن‌های شبه‌جزیره بستر رودهای کهنی است که ماهواره‌ها آشکارش کردند

به زبان ساده

پیامبر ﷺ فرمود که سرزمین عرب **باز خواهد گشت** به مرغزارهای سبز و رودهای روان. و واژه کلیدی همان «**باز گردد**» است – یعنی پیش از این چنین بوده است.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

شبه‌جزیره عربستان از پیش از تاریخ نوشته بیابانی خشک بوده است و مردمش جز این حالی برای آن نمی‌شناختند. و هیچ راهی به دانستن گذشته اقلیمی دور آن نبود. و اینکه گفته شود باز مرغزار می‌شود، **اقتضا می‌کند که پیش‌تر مرغزار بوده باشد** – و خبر در همین جاست.

دانش امروز چه می‌گوید؟

ماهواره‌ها و رادار نفوذ به زمین، زیر شن‌های شبه‌جزیره **شبکه‌ای بزرگ از بسترهای رودهای کهن** را آشکار کرده‌اند که «رودهای سنگ‌شده» نامیده می‌شوند و بزرگ‌ترینشان وادی الباطن و وادی الرّمّه است. و پژوهش‌های اقلیم دیرین ثابت کرده است که شبه‌جزیره دوره‌های مرطوب پیاپی را گذرانده (آخرینشان نزدیک به شش هزار سال پیش) که در آن دریاچه و رود و چراگاه و جانوران بزرگ بوده است. و در آنجا استخوان اسب آبی و تمساح و ابزارهای سنگی کنار دریاچه‌های خشکیده یافته‌اند. و چرخه‌های اقلیمی از بازگشت رطوبت در آینده خبر می‌دهند.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

یک واژه اعجاز را در خود دارد: «**باز گردد**». این واژه دو چیز را با هم ثابت می‌کند: خبری از **گذشته‌ای** زمین‌شناختی که کسی از آن آگاه نبود، و پیشگویی‌ای از **آینده‌ای** که هنوز رخ نداده است. و اگر گفته بود «بشود»، تنها سخنی از آینده بود. و به قرینه خود حدیث بنگرید: آن را با «مال فراوان شود و سرریز کند» همراه کرد – و این نیمه به‌راستی با نفت رخ داده است، و همان است که امروز طرح‌های بزرگ درخت‌کاری و کشاورزی آنجا را تأمین می‌کند.

آتش که از سرزمین حجاز بیرون می‌آید

قیامت برپا نمی‌شود تا آنگاه که آتشی از سرزمین حجاز بیرون آید که گردنِ شتران را در بُصری روشن کند.

روایت بخاری و مسلم – متفقٌ علیه



فورانی آتشفشانی که در منابع و در لایه‌های گدازه ثبت شده است

به زبان ساده

پیامبر ﷺ خبر داد که آتشی از سرزمین حجاز بیرون می‌آید که روشنایی‌اش به شهر **بُصری** در شام، صدها کیلومتر دورتر، می‌رسد. و این در سال 1256 میلادی رخ داد.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

حجاز سرزمینی بیابانی است که مردمش در زندگی خود آتشفشانی ندیده بودند، و واژه «آتشفشان» اصلاً در محیط آنان شناخته نبود. و اینکه **جای بیرون‌آمدن و دامنه روشنایی** با نام شهری معین در کشوری دیگر تعیین شود، جزئی است که جز از سرِ یقین گفته نمی‌شود.

دانش امروز چه می‌گوید؟

در **جمادی‌الآخر سال 654 هجری / ژوئن 1256 میلادی** آتشفشانی در **حَرَّة زَهْط** در خاورِ مدینه منوره فوران کرد و پنجاه و دو روز پایید، و رودی از گدازه به درازای بیست و سه کیلومتر از آن روان شد. تاریخ‌نگاران هم‌روزگارش – چون ابوشامه و قُربطی و نووی – آن را وصف کرده‌اند و ابن‌کثیر خبرهایشان را در «البدایة والنهاية» نقل کرده است، و آورده‌اند که **روشنایی‌اش از بُصری و تیماء و مکه دیده شد** و مردم شب‌ها از آن روشنایی می‌گرفتند. و زمین‌شناسان جریان‌های گدازه را در حَرَّة زَهْط بررسی و به همین تاریخ زمان‌گذاری کرده‌اند.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

به دقت وصف بنگرید: نگفت تنها «آتشی بزرگ»، بلکه **اثر دیدنی** را معین کرد: «گردنِ شتران را در بُصری روشن می‌کند». و بُصری شهری است در جنوبِ شام، نزدیک به هزار کیلومتر دور از مدینه. و جزئیات «گردنِ شتران» به‌ویژه شگفت است تا آنگاه که دریافته شود: تابشِ افقی دور، آنچه را بالای خط افق برافراشته است روشن می‌کند، و گردنِ شتر بلندترین چیز در کاروان است. و این دقیقاً همان است که تاریخ‌نگاران شش قرن بعد وصف کردند. و این رویداد در منابع مستقل بسیاری ثبت شده و زمین‌شناسی آن را در سنگ اثبات کرده است.

زمان به هم نزدیک می‌شود

قیامت برپا نمی‌شود تا آنگاه که زمان به هم نزدیک شود، پس سال چون ماه گردد، و ماه چون هفته، و هفته چون یک روز.

روایت احمد و ترمذی – آلبانی آن را صحیح دانست



آنچه یک ماه می‌برد، اکنون دو ساعت می‌برد

به زبان ساده

پیامبر ﷺ فرمود که زمان به هم نزدیک خواهد شد، چنان‌که سال چون ماه گردد و ماه چون هفته. و این همان است که زندگی می‌کنیم: آنچه ماه‌ها می‌خواست، اکنون ساعت‌ها می‌خواهد.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

زمان در تجربه بشر از آغاز آفرینش ثابت بود: سفر با شتر و اسب، نامه‌ای که ماه‌ها در راه بود، و خبری که پس از فصل‌ها می‌رسید. و تصور نمی‌شد که این نسبت‌ها هرگز دگرگون شود – که از ثابت‌های زندگی بودند.

دانش امروز چه می‌گوید؟

آنچه کاروان در یک ماه می‌پیمود، هواپیما در دو ساعت می‌پیماید. و نامه‌ای که ماه‌ها می‌برد، اکنون در کمتر از یک ثانیه می‌رسد. و آنچه عمری جست‌وجو در کتابخانه‌ها می‌خواست، در چند دقیقه انجام می‌شود. و این شتاب در جامعه‌شناسی موضوع پژوهش شده است با نام «فشرده‌گی زمان و مکان» (Time-Space Compression)، و این اصطلاحی پذیرفته است که اثر سرعت حمل‌ونقل و ارتباطات را بر دریافت فاصله‌ها وصف می‌کند.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

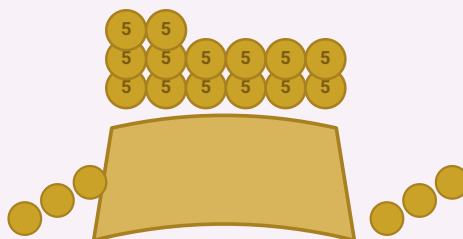
خود این تعبیر اعجاز است. نگفت «برکت کم می‌شود» و نه «عمر زود می‌گذرد» – که هر دو تفسیری ممکن و پذیرفتنی‌اند. بلکه صیغه نسبتی ریاضی و پلکانی را به کار برد: سال – ماه، ماه – هفته، هفته – روز، و روز – ساعت. یعنی واحد زمانی در هر پله به نزدیک یک‌دهم خود فرو می‌نشیند. و «یتقارب» فعل با مفاعل است و نزدیک‌شدن دو سو را به یکدیگر می‌رساند – و این وصفی دقیق است از فشرده‌شدن فاصله‌ها، نه تنها از کاستی برکت. و اصطلاح «فشرده‌گی زمان و مکان» که دیوید هاروی، جغرافی‌دان، در سده بیستم ساخت، نزدیک به ترجمه لفظ به لفظ همین عبارت است.

مال چندان فراوان شود که پذیرنده صدقه نیابد

قیامت برپا نمی‌شود تا آنگاه که مال در میان شما فراوان شود و سرریز کند، تا آنجا که صاحب مال را نگران کند که چه کسی صدقه‌اش را می‌پذیرد.

روایت بخاری و مسلم – متفق علیه

اقتی که از گرسنگی سنگ بر شکم می‌بست



مشکلات فراوانی... نه مشکلات کمبود

از سنگ‌بستن پیامبر ﷺ بر شکم... تا مازادی که گیرنده‌ای نمی‌یابد

به زبان ساده

پیامبر ﷺ فرمود روزگاری می‌آید که مال چندان فراوان شود که **صاحب مال در یافتن تهی‌دستی که صدقه‌اش را بپذیرد به زحمت افتد**. و این در تاریخ بارها رخ داده است و امروز نیز رخ می‌دهد.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

این سخن در جامعه‌ای گفته شد که به **راستی گرسنگی می‌کشید**: یاران پیامبر روز خندق سنگ بر شکم می‌بستند، و اهل صُفّه جامعه‌ای نمی‌یافتند که بی‌پوشانده‌شان. و اندیشه این‌که مال چندان سرریز کند که تهی‌دستی یافت نشود، آن روز تصوّرناپذیر بود. و همه تاریخ بشر تا آن هنگام تاریخ کمبود بود، نه فراوانی.

دانش امروز چه می‌گوید؟

این به روشنی در **خلافت عمر بن عبدالعزیز** رخ داد، تا آنجا که تاریخ‌نگاران آورده‌اند کارگزارانش مال‌ها را می‌گرداندند و کسی را نمی‌یافتند که بگیرد، پس با آن بردگان را آزاد کردند و بی‌همسران را همسر دادند. و در روزگار ما: کشورهای خلیج که مال در آن‌ها سرریز می‌کند تا آنجا که دشواری، **یافتن مصرف برای زکات** شده است، و صندوق‌های خیریه جهانی که از مازادی خبر می‌دهند که در کشور خود مصرفی برایش نمی‌یابند، و دشواری‌های اقتصادی نوینی به نام **«مازاد تولید»** و «مصرف‌زدگی».

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

پیشگویی در اینجا «مردم توانگر می‌شوند» نیست – که سخنی محتمل است – بلکه معادله‌ای است یکسره وارونه: **اینکه بخشیدن به جای گرفتن دشواری شود**. و این واژگونی‌ای در ساختار جامعه است، نه صرف بهبودی در حال. و فعل **«یُهِمُّ»** دقیق است: یعنی او را نگران می‌کند و ذهنش را مشغول می‌دارد – پس دشواری روانی و اداری است، نه مادی. و این دقیقاً وصف صندوق‌های زکات امروزی است آنگاه که از مازادی خبر می‌دهند که مصرفی ندارد. و این به مردمی گفته شد که قوت روز خود را نمی‌یافتند.

مصر را فتح خواهید کرد... با مردمش نیکی کنید

شما مصر را فتح خواهید کرد، و آن سرزمینی است که در آن «قیراط» نامیده می‌شود. پس چون آن را گشودید، به مردمش نیکی کنید، که آنان را پیمانی است و خویشاوندی.

روایت مسلم – صحیح



مصر: پیامبر ﷺ نزدیک به ده سال پیش از فتح آن درباره آن سفارش کرد

به زبان ساده

پیامبر ﷺ فرمود که مسلمانان **مصر را فتح خواهند کرد**، و پیش از آنکه به آن درآیند به نیکی با مردمش سفارششان کرد. و نشانه‌ای برای آن یاد کرد: اینکه سرزمینی است که در آن «**قیراط**» به کار می‌رود.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

مصر در آن روزگار ولایتی استوار از آن روم بود، و دولت اسلامی نوپا بود و هنوز از شبه‌جزیره بیرون نرفته بود. و عرب‌ها مصر را از راه بازرگانی می‌شناختند و از جزئیات نظام‌هایش آگاه نبودند. و سفارش درباره مردم سرزمینی **پیش از فتح آن** یعنی جزم به اینکه فتح خواهد شد.

دانش امروز چه می‌گوید؟

مصر در سال 20 هجری به دست عمرو بن عاص در خلافت عمر فتح شد. و اما «**قیراط**» یکای اندازه‌گیری است با ریشه یونانی‌مصری، و تا امروز در مصر برای اندازه زمین (قیراط = یک بیست و چهارم فدّان) و برای طلا (عیار 21 و 24 قیراط) به کار می‌رود. و این یکایی است که **در هیچ‌یک از سرزمین‌های دیگر عرب با این گستردگی به کار نمی‌رود**. و تاریخ‌نگاران همواره یاد کرده‌اند که مردم مصر به این نام‌گذاری ویژه‌اند.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

نشانه یادشده همان گواه است: «**سرزمینی که در آن قیراط نامیده می‌شود**». و این شناساندن به اصطلاحی محلی است، ویژه مردم سرزمینی که مسلمانان هنوز به آن درنیامده بودند – از آن‌گونه جزئیات که جز داننده آن را یاد نمی‌کند. سپس علتی شگفت‌تر: «که آنان را **پیمانی است و خویشاوندی**» – و خویشاوندی اشاره است به هاجر مادر اسماعیل علیه السلام که مصری بود، و به ماریّه قبطیه مادر ابراهیم پسر پیامبر ﷺ. پس این سفارش بر نسبی راستین بنا شده است: سفارش به نیکی با مردمی، نزدیک به ده سال پیش از فتح سرزمینشان، از مردی که روز گفتن آن سپاهی نداشت.

اُویس قرنی... وصفِ مردی که او را ندیده بود

اُویس بن عامر با مددِ رسانیِ اهلِ یمن نزدِ شما می‌آید، از مُراد، سپس از قَرَن. او را پیسی بود و از آن بهبود یافت مگر به اندازه‌ی جای یک درهم. او را مادری است که به او نیکوکار است.

روایت مسلم – صحیح

پنج نشانه از پیش معین شده

- ✓ نامش: اُویس بن عامر
- ✓ قبیله او: مُراد و سپس قَرَن
- ✓ پیسی داشت و بهبود یافت
- ✓ جای درهمی از آن ماند
- ✓ به مادرش نیکوکار، و بس

عمر پس از سال‌ها او را با همین نشانه‌ها یافت

عمر بن خطاب در موسم‌های حج از او می‌پرسید تا او را یافت

🗨 به زبان ساده

پیامبر ﷺ مردی را وصف کرد که **هرگز او را ندیده و با او دیدار نکرده بود**: نامش، قبیله‌اش، اینکه از بیماری‌ای بهبود یافته مگر لگه‌ای کوچک به اندازه‌ی یک سگه، و اینکه به مادرش نیکوکار است. سپس عمر او را با همه این نشانه‌ها یافت.

✂ مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

اُویس مردی گمنام از یمن بود، نه جاهی داشت و نه نامی، و هرگز پیامبر ﷺ را ندید (و از همین‌رو از تابعین شمرده می‌شود نه از یاران پیامبر). و میان یمن و مدینه راهی دراز است، و راهی به دانستنِ خبرِ تک‌تکِ مردمانِ آنجا نبود. و این وصف **نشانه‌ای جسمانی و بسیار دقیق** را در بر دارد که جز آنکه او را برهنه دیده باشد کسی نمی‌داند.

🧠 دانش امروز چه می‌گوید؟

عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه سال به سال بیرون می‌رفت و در میانِ مددِ رسانیِ اهلِ یمن از اُویس می‌پرسید، تا او را دید. پس از نام و قبیله‌اش پرسید، سپس از پیسی پرسید و کار را چنان یافت که وصف شده بود، سپس پرسید: «آیا مادری داری؟» گفت: آری. پس از او خواست که برایش آموزش بخواهد. و داستان به‌تمامی در **صحیح مسلم** است، از استوارترین آنچه در این باب روایت شده است.

✦ چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

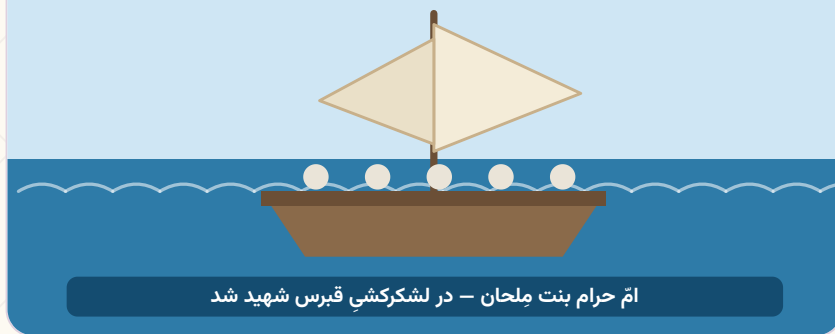
پنج نشانه مستقل که در یک مرد گرد آمد. نام و نسب را شاید گمانه‌زنی به تصادف بزند، اما نشانه چهارم فیصله‌بخش است: «او را پیسی بود و از آن بهبود یافت مگر به اندازه‌ی جای یک درهم» – که این وصفِ بیماری‌ای گذشته است، و بهبودی از آن، و بازمانده‌ای با اندازه معین: سه آگاهی در یک نشانه، درباره‌ی تنِ مردی در سرزمینی دیگر. و شگفت آنکه پیامبر ﷺ به عمر فرمان داد که از او **دعا بخواهد** – پس امیرالمؤمنین را سال‌ها در پی چوپانی گمنام نشاند تا برایش آموزش بخواهد. و اگر یک نشانه خطا می‌شد، همه آن خبر پیش چشمِ یارانِ پیامبر فرو می‌ریخت.

نخستین سپاهی که به دریا رفت

نخستین سپاه از اُمّت من که به دریا لشکر کشند، پاداش را بر خود واجب کرده‌اند ... سپس فرمود: **«تو از نخستینانی»**.

روایت بخاری و مسلم – متفق علیه

گفته شد و مسلمانان یک کشتی هم نداشتند



اُمّ حرام بنت ملحان – در لشکرکشی قبرس شهید شد

نخستین لشکرکشی دریایی در اسلام – قبرس، سال 28 هجری

به زبان ساده

پیامبر ﷺ در خواب سپاهی از اُمّت خود را دید که **به دریا می‌رود**، پس اُمّ حرام از او خواست دعا کند که از آنان باشد، فرمود: **«تو از نخستینانی»**. و چنین شد.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

عرب‌ها اُمّت خشکی بودند نه دریا؛ نه کشتی داشتند و نه دانشِ نبرد دریایی، و دریا در فرهنگ آنان هراس‌آور بود و از آن می‌پرهیزیدند. چنان‌که عمر بن خطاب در سراسر خلافت خود از بیم جانِ مردم اجازهٔ لشکرکشی دریایی نداد. پس پیش‌بینی سپاهی دریایی برای اسلام بسیار بعید بود.

دانش امروز چه می‌گوید؟

در سال 28 هجری عثمان بن عفّان به معاویه اجازهٔ لشکرکشی دریایی داد، پس نخستین ناوگان اسلامی ساخته شد و به **قبرس** تاخت. و اُمّ حرام دختر **ملحان** رضی‌الله‌عنها با آن بیرون رفت، و چون فرود آمد مرکبی برایش آوردند که او را بر زمین زد و درگذشت و همان‌جا به خاک سپرده شد. و گور او تا امروز در قبرس به نام «هالا سلطان تگه» شناخته است و مردم زیارتش می‌کنند. و داستان در هر دو صحیح آمده است.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

سه لایه از خبر در یک جمله کوتاه. نخست: اینکه این اُمّت اصلاً **سپاهی دریایی** داشته باشد – و آن اُمّت بیابان بود که کشتی نداشت. دوم: اینکه زنی معین **در آن خواهد بود** – و او آن روز در مدینه بود و به دریا نمی‌اندیشید. سوم که دقیق‌ترین است: اینکه او از **«نخستینان»** است نه از واپسینان – یعنی در **نخستین لشکرکشی** به‌ویژه، نه در تاختنی پس از آن. و او خواسته بود که از گروه دومی باشد که پیامبر دیده بود، پس فرمود: **«تو از نخستینانی»**. و آن تعیین درست بر جای خود نشست. و او در همان لشکرکشی، نزدیک به بیست سال پس از آن خبر، درگذشت.

خوارج... و مردی که یکی از دستانش چون پستان زن بود

در میان شما گروهی پدید می‌آیند که نماز خود را در برابر نمازشان خُرد می‌شمارید... قرآن می‌خوانند و از گلوهایشان فراتر نمی‌رود؛ از دین بیرون می‌روند چنان که تیر از شکار بیرون می‌رود.

روایت بخاری و مسلم – متفق علیه

وصف فرقه‌ای که هنوز پیدا نشده... و نشانی در تن مردی از آن

تیر از شکار بیرون می‌رود و چیزی از آن بدن نمی‌چسبد

نشانه قاطع: در میانشان مردی که یکی از دستانش

مانند پستان زن، لرزان – و پس از نبرد یافته شد

علی رضی‌الله‌عنه فرمان داد او را در میان کشتگان بجویند تا یافته شد

به زبان ساده ♀

پیامبر ﷺ گروهی را وصف کرد که در میان مسلمانان پدید می‌آیند: عبادتشان به ظاهر سخت است و قرآن می‌خوانند، اما از دین بیرون می‌روند. و نشانه‌ای داد: در میانشان مردی است که دستش ناقص و شگفت‌شکل است.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟ ⚡

آن روز نه فرقه‌ای بود و نه دودستگی‌ای در امت. و اندیشه مردمانی که سختی عبادت را با بیرون رفتن از دین گرد آورند در ظاهر با خود ناسازگار بود – که معمول آن است که منحرف در عبادتش کوتاهی کند، نه در آن زیاده‌روی.

دانش امروز چه می‌گوید؟ 🌀

خوارج در خلافت علی رضی‌الله‌عنه پدید آمدند، پس مسلمانان را کافر خواندند و خونشان را روا شمردند، با آنکه به درازی نماز و بسیاری تلاوت نامور بودند. و علی در **نهروان** در سال 38 هجری با آنان جنگید. و پس از نبرد فرمان داد آن مرد وصف‌شده را بجویند، پس در میان کشتگان جسته شد تا یافت شد: مردی که یکی از دستانش چون پستان زن بود. پس علی تکبیر گفت و فرمود: «خدا راست گفت و پیامبرش رساند». و داستان در صحیح مسلم است.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟ ✨

خود این تشبیه بسیار دقیق است: «از دین بیرون می‌روند چنان‌که تیر از شکار بیرون می‌رود». و تیر چون از شکار بگذرد پاک بیرون می‌آید و چیزی از خون و گوشت بدن نمی‌چسبد – و این وصف کسی است که بر دین می‌گذرد و چیزی از آن با او نمی‌ماند، با همه شتابی که در آن دارد. اما فیصله‌بخش نشانه جسمانی است: ناهنجاری‌ای نادر در بازوی مردی معین، در گروهی که هنوز پدید نیامده بود، در نبردی که هنوز رخ نداده بود. و این نشانه‌ای است که بی‌درنگ آزمودنی است – و از همین‌رو علی خود آن را در میان کشتگان جست‌وجو کرد. و اگر یافت نمی‌شد، آن خبر پیش سپاهی تمام فرو می‌ریخت.

مردمی با چشمان کوچک و چهره‌های پهن

قیامت برپا نمی‌شود تا آنگاه که با مردمی بجنگید که کفش‌هایشان از مو است، و تا آنگاه که با تُرکان بجنگید: کوچک چشم، سرخ‌رو، پهن بینی، گویی چهره‌هایشان سپرهای لایه‌لایه است.

روایت بخاری و مسلم – متفق علیه

وصفی نژادی دقیق از مردمی که عرب آن روز ندیده بود



«چشمان ریز · چهره‌های پهن · بینی‌های پخ»

تاخت مغول – سده هفتم هجری

ویژگی‌های مردمان آسیای میانه، قرن‌ها پیش از آنکه عرب‌ها ببینندشان، وصف شده است

به زبان ساده

پیامبر ﷺ مردمی را وصف کرد که مسلمانان با آنان خواهند جنگید، و **شکل چهره‌هایشان** را وصف کرد: چشمانی کوچک، چهره‌هایی پهن و گرد، و بینی‌هایی کوتاه و پهن. و این‌ها ویژگی‌های مردمان آسیای میانه و مغول است.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

عرب‌های شبه‌جزیره جز خود و رومیان و ایرانیان و حبشیان را نمی‌دیدند – و همه اینان ویژگی‌هایی یکسره جدا از این وصف دارند. و مردمان دشت‌های آسیای آن‌سوی فارس در دورترین خاور بودند و خبرشان به شبه‌جزیره نمی‌رسید. و میان عرب‌ها و آنان نه پیوندی بود، نه جنگی و نه بازرگانی.

دانش امروز چه می‌گوید؟

این حدیث سه ویژگی کالبدشناختی را وصف کرد که امروز شناخته است که مردمان خاور آسیا و آسیای میانه را از دیگران جدا می‌کند: **شکاف تنگ پلک همراه با چین گوشه چشم، چهره پهن و مسطح با گونه‌های برجسته، و بینی کوتاه با تیغه فرورفته.** و آن جنگ به‌راستی رخ داد: تاخت مغول در سده هفتم هجری که بغداد را در سال 656 هجری ویران کرد، و سپس در **عین جالوت** در سال 658 هجری شکست خورد. و پیش از آن، مسلمانان از سده نخست در ماوراءالنهر با ترکان جنگیده بودند.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

این وصفی **مردم‌شناختی** است، نه سیاسی و نه نظامی. و به یک ویژگی که شاید به تصادف درست درآید بسنده نکرد، بلکه **چهار ویژگی همراه هم** را گرد آورد که با هم الگویی چهره‌ای معین می‌سازند که دانشی نژادشناسی امروز آن را می‌شناسد. و تشبیه پایانی بسیار دقیق است: «گویی چهره‌هایشان **سپرهای لایه‌لایه** است» – و می‌چن همان سپر است، و مَطرَقه آن سپری است که لایه‌هایی از چرم بر آن پوشانده‌اند تا پهن و گرد و کم‌برجسته شده است. اینکه مردی در بیابان شبه‌جزیره ویژگی‌های مردمی را وصف کند که آن‌سوی چین می‌زیند، سپس خبر دهد که امتش با آنان خواهد جنگید، کاری است که گمان در آن راهی ندارد.

شراب می‌نوشتند و آن را به نامی دیگر می‌خوانند

بی‌گان گروهی از امت من شراب خواهند نوشید و آن را به نامی جز نامش خواهند نامید.

به روایت ابوداود و ابن‌ماجه – آلبانی آن را صحیح دانسته است

نام دگرگون می‌شود... و حقیقت یکی است



مشروب الکلی
شراب



شراب انگور
شراب



مُسکر جو
شراب



نوشابهٔ انرژیزا
شراب

تغییر نام برای گریز از حرام – پدیده‌ای که حدیث پیش از وقوعش وصف کرد

نام را دگرگون می‌کنند تا خوردن حرام آسان شود

به زبان ساده

پیامبر ﷺ فرمود که گروهی از امت او شراب خواهند نوشید، اما آن را شراب نخواهند نامید – نام‌های دیگری بر آن می‌نهند تا گوارا و موجب‌ش کنند.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

شراب را آشکارا به نام خودش می‌خواندند و در شعر به آن می‌بالیدند. کسی از آن شرم نداشت و نیازی به پنهان کردن نامش نبود. پس این حدیث از رفتاری روانی و اجتماعی ویژه خبر می‌دهد: مردم حرام‌بودنش را بپذیرند و سپس با دگرگون کردن نام، از آن بگریزند.

دانش امروز چه می‌گوید؟

این پدیده‌ای است که در جامعه‌شناسی و زبان‌شناسی به نام «حُسن تعبیر» (Euphemism) شناخته می‌شود: دگرگون کردن نام چیزی برای سبک کردن بار آن یا گذشتن از منع آن. و جهان ما پر از نمونه‌های آن است: «نوشیدنی‌های روحی»، «شراب سلامتی»، «نوشابه‌های انرژی‌زا» که الکل دارند، «تمره‌ندی تخمیرشده»، و «آبجوی بدون الکل» که درصدی از آن را در خود دارد. و همین اصل در ربا («بهره»، «بازده سرمایه‌گذاری») و در دیگر حرام‌ها نیز به کار می‌رود.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

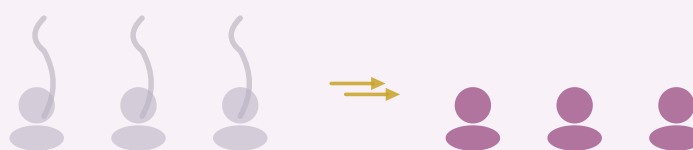
پیشگویی در اینجا از یک کار نیست، بلکه از یک ترفند زبانی است – و این باریک‌تر و دشوارتر است. اینکه گفته شود «گروهی شراب خواهند نوشید» خبری است چشم‌داشتنی. اما اینکه شیوهٔ گریز نیز معین شود – دگرگون کردن نام، نه انکار حکم – توصیف سازوکاری روانی و اجتماعی است که در آن جامعه اصلاً پدیدار نبود. و امروز بابت تمام در زبان‌شناسی اجتماعی است. و این با حدیثی دیگر هم‌داستان است که کسی را نکوهش می‌کند که «حرام را به نامی که خود بر آن می‌نهد حلال می‌شمارد» – قاعده یکی است، هرچند صورت‌هایش بسیار باشد.

راه و رسم پیشینیان را پی خواهید گرفت

بی‌گان راه و رسم کسانی را که پیش از شما بودند و جب به جب و ذرع به ذرع پی خواهید گرفت، چنان که اگر به سوراخ سوسماری درآیند، شما نیز از پی ایشان درمی‌آید.

به روایت بخاری و مسلم – مورد اتفاق هر دو

تکرار الگوهای اوج و افول تمدن‌ها



امت‌های پیشین

و پسینیان در پی آنان

قانونی اجتماعی که ابن‌خلدون هفت قرن بعد صورت‌بندی کرد

ملت‌ها خطاهای پیشینیان را چنان بازمی‌گردانند که تاریخ‌نگاران را به شگفت می‌آورد

به زبان ساده

پیامبر ﷺ فرمود که این امت، ملت‌های پیش از خود را **گام به گام** تقلید خواهد کرد، حتی در کارهای بیهوده‌ای که هیچ سودی در آن‌ها نیست.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

باور رایج آن بود که هر ملتی راه ویژه خود را دارد، و مسلمانان به سبب دینشان از افتادن در آنچه دیگران در آن افتادند برکنارند. و هیچ تصویری از «قانونی» که مسیر همه ملت‌ها را بی‌استثنا اداره کند در میان نبود.

دانش امروز چه می‌گوید؟

این همان جان‌چیزی است که در جامعه‌شناسی تاریخی «**چرخه‌های تمدنی**» خوانده می‌شود. ابن‌خلدون هفت قرن پس از آن، آن را در مقدمه خود صورت‌بندی کرد، و اسوالد اسپنگر و آرنولد توین‌بی در قرن بیستم نظریه‌هایشان را بر آن بنا نهادند: **ملت‌ها از مرحله‌های همانند برآمدن و تن‌آسایی و فروپاشی می‌گذرند** و خطاهای پیشینیان خود را چنان بازمی‌گردانند که نزدیک به ناگزیر است. و جامعه‌شناسان پدیده‌ای همتای آن را در رفتار تک‌آدمیان دیده و آن را «**رفتار گله‌ای**» (Herd Behaviour) نامیده‌اند.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

نکته باریک در قید پایانی است: «**اگر به سوراخ سوسماری درآیند، شما نیز از پی ایشان درمی‌آید**». این حدیث از تقلید سودمند سخن نمی‌گوید – که آن معقول و پسندیده است – بلکه از تقلید آنچه **نه سودی دارد و نه معنایی**، بلکه زیان‌ساز است. و این دقیقاً همان است که جامعه‌شناسان امروز در مدهای رفتاری می‌بینند که بی‌هیچ سبب خردمندانه‌ای جامعه‌ها را فرا می‌گیرد. و به صیغه سوگند و تأکید بنگرید: «**بی‌گمان پی خواهید گرفت**» – این جزم به وقوع است، نه هشدار از یک احتمال. و چنان روی داده است که کسی آن را انکار نمی‌کند.

ملت‌های دیگر را فرامی‌خوانند... و کف سیل

نزدیک است که ملت‌ها بر سر شما یکدیگر را فرامی‌خوانند، چنان‌که خورندگان یکدیگر را بر سر کاسه فرامی‌خوانند.

❖ گفته شد: آیا آن روز از کمی شماریم؟ فرمود: نه، بلکه شما آن روز بسیارید، ولی کفی هستید همچون کف سیل.

به روایت ابوداود و احمد – آلبانی آن را صحیح دانسته است



حدیث، کمی شمار را سبب ندانست – و سبب راستین را نام برد

♀ به زبان ساده

پیامبر ﷺ فرمود که ملت‌ها بر سر مسلمانان یکدیگر را فرامی‌خوانند، چنان‌که خورندگان بر سر سفره. پرسیدند: از کمی شمار؟ فرمود: نه، بلکه شما بسیارید – اما بی‌وزن و بی‌اثر.

✂ مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

این امت در راه آن بود که بزرگ‌ترین نیروی زمین شود. پس از یک نسل، ایران و شام و مصر و شمال آفریقا را گشود. پس خبردادن از ناتوانی آینده – همراه با فراوانی شمار – با مسیر آشکار رویدادها یکسره ناسازگار می‌نمود.

🌀 دانش امروز چه می‌گوید؟

شمار مسلمانان امروز نزدیک به دو میلیارد است، یعنی حدود 26% مردم زمین بنا بر گزارش مرکز پژوهشی پیو؛ و بزرگ‌ترین ذخیره‌های انرژی جهان و جایگاه‌های راهبردی جغرافیایی را در دست دارند. با این همه سهمشان از تولید علمی و صنعتی و اقتصادی جهان در برابر شمارشان ناچیز است، و سرزمین‌هایشان از پرکشمکش‌ترین و وابسته‌ترین بخش‌های زمین است. فراوانی شمار برجاست و وزن تمدنی غایب – همان معادله‌ای که حدیث دقیقاً وصفش کرد.

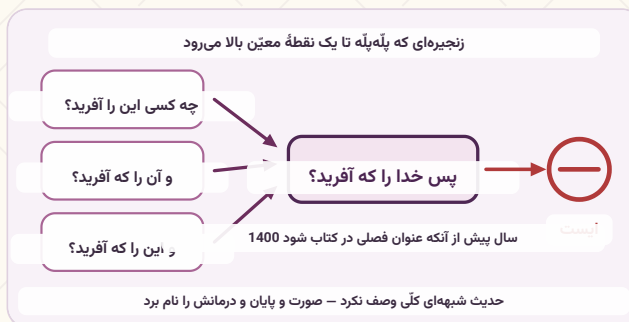
✦ چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

مهم‌ترین چیز در این حدیث آن است که تفسیر نادرست را پیش‌دستی کرد و آشکارا ردش کرد. چون پرسیدند: «آیا آن روز از کمی شماریم؟» نگفت آری – بلکه گفت: «نه، بلکه شما آن روز بسیارید». پس شمار را یکسره از معادله بیرون برد و ثابت کرد که کاستی در چگونگی است نه در چندی. و تشبیه به «کف سیل» در نهایت باریک‌بینی است: کف همان کف و خس‌وخاشاکی است که سیل بر روی خود می‌برد؛ بسیار می‌نماید، وزنی ندارد، در جایی نمی‌ماند، و به هر سو که رانده شود می‌رود نه به هر سو که خود بخواهد. سپس در دنباله حدیث سبب را نام برد: «سستی... دوستی دنیا و ناخوش داشتن مرگ» – تشخیصی روانی، نه نظامی.

«پس پروردگارت را چه کسی آفرید؟»... پرسشی که پیش از پرسیده شدن نام گرفت

شیطان نزد یکی از شما می‌آید و می‌گوید: این را چه کسی آفرید؟ آن را چه کسی آفرید؟ تا آنکه به او بگوید: پروردگارت را چه کسی آفرید؟ چون به اینجا رسید، به خدا پناه برد و باز ایستد.

به روایت بخاری و مسلم — مورد اتفاق هر دو



شکل و پایان و درمان — هر سه در یک جمله

به زبان ساده

این حدیث چیزی شگفت را وصف می‌کند: شکی که **یک‌باره نمی‌آید بلکه به شکل زنجیره می‌آید**، هر حلقه‌اش حلقه‌ی پس از خود را می‌زاید، تا به یک پرسش معین می‌رسد: «**پس چه کسی خدا را آفرید؟**» و این دقیقاً مشهورترین اعتراض در سراسر الحادِ معاصر است.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

این پرسش در محیط پیامبر ﷺ مطرح نبود. دشمنان او **مشرك** بودند نه ملحد: به آفریدگار اقرار داشتند و در کنار او دیگری را می‌پرستیدند — «و اگر از آنان بپرسی که آسمان‌ها و زمین را چه کسی آفریده است، بی‌گمان می‌گویند: خدا». پس ستیز بر سر اینکه **چه کسی پرستیده شود** بود، نه بر سر اینکه آیا اصلاً آفریدگاری هست. و نقل نشده است که کسی در مکه این پرسش را کرده باشد. یعنی این حدیث شبهه‌ای را وصف می‌کند که در روزگار خودش موجود نبود.

دانش امروز چه می‌گوید؟

همین پرسش به‌تنهایی **بزرگ‌ترین عنوانِ اعتراضِ الحادی نو** شد. **برتراند راسل** آن را در سخنرانی «چرا مسیحی نیستیم» در سال 1927 پیش کشید و آن را سبب رهاکردن برهان علت نخستین شمرد. و **ریچارد داوکینز** آن را محور فصل **چهارم** از «پندار خدا» در سال 2006 قرار داد — «چرا تقریباً به یقین خدایی نیست» — در برهان مشهورش به نام «**بوتینگ 747 نهایی**»، آنجا که می‌گوید فرضیه طراح بی‌درنگ مشکلی بزرگ‌تر پدید می‌آورد: «**و طراح را چه کسی طراحی کرد؟**». اما پاسخ فلسفه همان است که حدیث بدان فرمان داد: **بایست**. زیرا این پرسش خطایی منطقی را در درون خود دارد — فرض می‌گیرد که آفریدگار، آفریده است، و آنگاه از آفریدگار او می‌پرسد. و زنجیره‌ای که پایان ندارد چیزی را توضیح نمی‌دهد: اگر هر چیزی به علتی نیاز داشته باشد، هرگز هیچ چیز موجود نمی‌شود. و این همان است که منطق‌دانان آن را **تسلسل بی‌پایان باطل** می‌نامند.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

سه چیز در این حدیث هست که گمانه‌زنی به آن‌ها نمی‌رسد:

- 1 — **شکل**. نگفت «مردم در خدا شگ خواهند کرد» — که سخنی کلی است و در هر زمانی گفته می‌شود. بلکه **ساختاری پرسشی و زنجیره‌ای** را وصف کرد: پرسشی که پرسشی را می‌کشد و آن، پرسشی دیگر را.
- 2 — **پایان**. و ایستگاه آخری را که زنجیره نزد آن می‌ایستد به لفظ خودش معین کرد. و به‌راستی همان ایستگاه آخر است: در این سو، پس از «چه کسی خدا را آفرید؟» پرسشی نیست.
- 3 — **درمان**. و به جدل فرمان نداد بلکه به بریدن زنجیره — و این همان پاسخ منطقی است که فلسفه قرن‌ها بعد به آن رسید: عیب در پرسش است، نه در پاسخ. و **مرزی که باید گفته شود**: این خبری است از پدیده‌ای در جان‌ها، نه از حقیقتی در ماده؛ پس نه با میکروسکوپ سنجیده می‌شود و نه به ترازو کشیده. اما **یکسره ابطال‌پذیر است**: اگر این پرسش با همین صیغه و در همین جایگاه از جدل پدیدار نمی‌شد، این خبر فرو می‌ریخت. و پدیدار شد، و به برهان محوری مشهورترین کتاب الحادی این قرن بدل گشت. پس **چه کسی به او خبر داد؟**

منابع Bertrand Russell — *Why I Am Not a Christian*, 1927 · Richard Dawkins — *The God Delusion*, 2006 · Infinite regress — the logical fault in the question